

چگونه اخوان المسلمین شکست خورد؟: فرایند قطبی شدن در انقلاب مصر

کامران گشنیزجانی^{*۱}

علی محمد حاضری^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱

چکیده

زمانی که انقلاب مصر در ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد، اخوان المسلمین به عنوان سازمان یافته ترین و گسترده ترین نیروی سیاسی در مصر شانس نخست برای جایگزینی رژیم مبارک به حساب می آمد. با این حال، اخوانی ها در پایان برهه انقلاب طی یک کودتا-انقلاب مجدداً به سازمانی غیرقانونی بدل شدند. این مقاله در چهارچوب نظریه بسیج منابع و پارادایم سیاست تعارضی تعریف شده و هدف اصلی آن این است که با استفاده از تکنیک روشی روایت علی و تمرکز بر فرایند قطبی شدن در برهه انقلابی (۲۰۱۳-۲۰۱۱)، نشان دهد که چگونه تغییر در روابط بین نیروهای اسلامی، احزاب سکولار و نیروهای مسلح به عنوان بازیگران اصلی انقلاب مصر زمینه ساز شکست نهایی اخوان المسلمین شده است. مطابق نتایج این تحقیق، برهه انقلابی در مصر از سه مرحله عبور کرده است. در مرحله نخست (۲۵ ژانویه تا ۱۱ فوریه ۲۰۱۱) دوقطبی مبارک/انقلاب غلبه داشته و در مرحله دوم (تا انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۲) دوقطبی تثبیت وضعیت/ادامه انقلاب در فضای سیاسی شکل گرفت؛ اما آنچه شکست اخوان را امکان پذیر ساخت، ایجاد دوقطبی اخوان/ضد اخوان در مرحله سوم بود که در آن ارتش به عنوان کنترل کننده منبع اسلحه، الازهر و مهم ترین احزاب سلفی به عنوان مراکزی مهم در اقتدار حرف زدن از طرف اسلام، و همچنین قاطبه گروه های سکولار که جوانان آنها نفوذ زیادی در شبکه های اجتماعی داشتند در یک طرف و اخوان المسلمین به تنهایی در طرف دیگر ایستادند. بنابراین، افزون بر اشتباهات خود اخوان المسلمین که در ادبیات تحقیقاتی بیش از همه مورد توجه بوده است، عملکرد ارتش، احزاب سکولار، سازمان الازهر و گروه های سلفی نیز نقش مهمی در شکست اخوان المسلمین بازی کرده است.

واژگان کلیدی: قطبی شدن، سیاست تعارضی، اخوان المسلمین، نیروهای مسلح مصر، اسلام گرایی

۱. دانش آموخته دکتری گروه جامعه شناسی دانشگاه تربیت مدرس

* نویسنده مسئول: Kamran.geshnizjani@modares.ac.ir

۲. دانشیار بازنشسته گروه جامعه شناسی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

سازمان اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ توسط حسن البنا در اسماعیلیه مصر بنیان گذاشته شد. در آغاز، اخوان المسلمین یک انجمن دینی و خیریه اسلامی شبیه انجمن‌های دینی و خیریه متعددی بود که در آن سال‌ها در مصر شکل گرفته بودند. اما در طول دهه ۱۹۳۰ اخوان به لحاظ سازمانی رشد اعجاب‌انگیزی داشت و ابعاد سیاسی و حتی نظامی پیدا کرد. این سازمان در اوایل دهه ۱۹۴۰ به مهم‌ترین گروه دینی غیرروحانی و سازمان سیاسی مصر تبدیل شد که همین امر در نهایت زمینه‌ساز ترور حسن البنا در سال ۱۹۴۹ شد. پس از کودتای افسران آزاد در سال ۱۹۵۲ و همکاری اولیه اخوان با آنها، دوره‌ای از سرکوب سخت اخوان فرارسید و این سازمان از سال ۱۹۵۴ تا پایان دوران ریاست جمهوری عبدالناصر در سال ۱۹۷۰ فعالیت تأثیرگذاری در سطح جامعه نداشت. اما اخوان که حداقلی از شبکه سازمانی خود را به‌طور زیرزمینی حفظ کرده بود، با گشایش فضا در دهه ۱۹۷۰، مجدداً فعالیت‌های گسترده خود را در مساجد، دانشگاه‌ها، خیریه‌ها و سایر نهادهای جامعه مدنی را از سر گرفت. آن‌ها از دهه ۱۹۸۰ هر زمان که سرکوب سیاسی اجازه داد در انتخابات مجلس شرکت می‌کردند و از جمله در سال ۱۹۸۷ با ۳۷ نماینده و در سال ۲۰۰۵ با ۸۸ نماینده به بزرگ‌ترین گروه مخالف در مجلس بدل شدند. آن‌ها همچنین در این دهه در انتخابات شهرداری‌ها و مهم‌تر از آن در انتخابات سازمان‌های صنفی که در مصر از اهمیت بسیار بالایی برخوردار هستند، حضور بسیار موفقیت‌آمیزی داشتند. افزون بر این، اخوانی‌ها در حیطه اقتصادی نیز، از جمله در ارتباط با بانک‌های اسلامی و شرکت‌های خصوصی عظیم، بسیار فعال شدند. به این موارد باید شمار زیاد مساجد، مدارس اسلامی، کلینیک‌های بهداشتی، سازمان‌های فرهنگی و انجمن‌های خیریه‌ای که تحت نفوذ اخوان اداره می‌شدند را نیز باید افزود. این حضور فراگیر اگرچه تحت سرکوب اوایل دهه ۱۹۹۰ مقداری فروکش کرد، اما گستره فعالیت اخوان به حدی وسیع شده بود که از این موج سرکوب که در اواسط دهه ۱۹۹۰ به اوج رسیده و پس از آن فروکش کرد نیز به میزان زیادی جان سالم به در برد. بنابراین، زمانی که مصر به آستانه انقلاب ۲۰۱۱ رسید، اخوان المسلمین دارای نفوذ بسیار در جامعه مدنی بود و سابقه بیش از هشت دهه فعالیت

سیاسی و مدنی آن به گونه‌ای بود که به‌عنوان «وسیع‌ترین جنبش اسلامی قرن بیستم» از آن یاد می‌شد. در مقابل، هیچ کدام از احزاب سیاسی مخالف دیگری که در مصر حضور داشتند، موفق نشده بودند با بخش‌های وسیعی از مردم ارتباط بگیرند. حتی حزب وفد که قدیمی‌ترین حزب موجود مصر به شمار می‌رفت نیز به میزان بسیار زیادی توان گذشته‌های دور خود را از دست داده بود. از این رو، در آستانه انقلاب ۲۰۱۱، اخوان نیز با فاصله زیاد مهم‌ترین گروه مخالف در مصر به شمار می‌رفت و هیچ کدام از دیگر نیروها و احزاب سیاسی مصر، با فاصله زیاد، دارای توان بسیج عمومی در حد اخوان نبودند. با وجود این‌ها، علی‌رغم آنکه اخوان موفق شد از نفوذ اجتماعی خود استفاده کرده و در انتخابات مجالس (۲۰۱۲-۲۰۱۱) و ریاست‌جمهوری ۲۰۱۲ پیروز شود، اما تنها یک سال پس از آغاز ریاست‌جمهوری یکی از اعضای ارشد خود - محمد مرسی - در تابستان ۲۰۱۳ با خیزشی مردمی و ائتلافی حداکثری از نیروهای سیاسی و دینی (احزاب گوناگون سکولار، حزب نور به‌عنوان مهم‌ترین حزب سلفی، شیخ الازهر، رهبر مسیحیان مصر و نمایندگان مختلف جامعه مدنی) به رهبری نیروهای مسلح علیه خود مواجه شده و در جریان یک انقلاب-کودتا از قدرت به زیر کشیده شد.

با توجه به این‌ها، پرسش اصلی این مقاله از این قرار است که چگونه اخوان المسلمین با وجود آن همه منابع اسلامی، سابقه مبارزاتی و مدنی و نفوذی که در لایه‌های مختلف جامعه در اختیار داشت، در پایان برهه انقلابی مصر طی یک کودتا-انقلاب مجدداً به سازمانی غیرقانونی بدل شده، به طور کامل از سیاست رسمی کنار گذاشته شد و حتی فعالیت‌های مدنی آن نیز به میزانی زیادی متوقف شد به‌گونه‌ای که تاکنون نیز قادر نبوده است که سازمان خود را به شکلی مؤثر بازسازی کند.

تحقیق حاضر در پی آن است که نشان دهد فهم چگونگی شکست نهایی اخوان المسلمین که علی‌رغم موفقیت‌های اولیه آنها رخ داد، نیازمند تحلیل هم‌زمان همه بازیگران اصلی حاضر در فرایند انقلاب و تغییرات نگاه آنها به یکدیگر در طول برهه انقلابی و همچنین توجه به نحوه توزیع منابعی است که در جهت یا علیه اخوان به کار گرفته شدند. مدعای اصلی مقاله پیش‌رو از این قرار است که شکست اخوان در پایان فرایند انقلاب حاصل شکل‌گیری دوقطبی اخوان/ضد اخوان و ائتلاف احزاب سکولار



مخالف رژیم مبارک و همچنین مهم‌ترین احزاب سلفی با نیروهای مسلح بوده است. در واقع، در این ائتلاف، اسلحه و اقتدار حرف زدن از طرف اسلام به‌عنوان دو منبع بسیار مهم در منازعات سیاسی مصر به میزان زیادی در جبهه مقابل اخوان قرار گرفتند. به لحاظ روشی در ارتباط با تحقیق حاضر، دو نکته شایان توجه هستند. نخست آنکه داده‌های مورد نظر از منابع اولیه‌ای چون سایت‌های خبری یا سایت رسمی اخوان المسلمین و همچنین منابع ثانویه معتبر به شیوه کتابخانه‌ای گرده‌آوری شده است. دوم آنکه تکنیک روشی به کار رفته در این تحقیق، روایت علی^۱ است و تحقیق حاضر کوشیده شده که تبیین شکست اخوان المسلمین، مطابق با عواملی که در مبانی نظری آمده است، در دل روایتی تاریخی شرح داده شود.

۱. پیشینه پژوهش

رویکرد اصلی در تحقیقاتی که به بررسی علل شکست اخوان المسلمین پرداخته‌اند، تأکید بر ویژگی‌ها و عاملیت خود اخوانی‌ها است. شکست اخوان المسلمین در پایان برهه انقلابی ۲۰۱۳-۲۰۱۱، به «انحصارگرایی، تمامیت‌خواهی» و «بی‌هدفی در سیاست‌گذاری و بی‌کفایتی در اداره دولت»، (Trager, 2016: 4-7)، «اشتباهاتی که اخوانی‌ها انجام دادند» (Pioppi, 2013: 51)، «انتخاب‌های راهبردی و اشتباه محاسبه‌های اخوان المسلمین» (Jaraba, 2014: 62)، ناتوانی اخوانی‌ها در «تمایز گذاشتن بین اتحادهای پایدار و تفاهمات جزئی» (Schoch et al., 2016: 19) و شکاف‌های داخلی اخوان در زمینه رابطه شریعت و دموکراسی و ناکامی آنها به دلیل بیگانه بودنشان با قواعد دموکراسی (صادقی اول و چیت‌سازیان، ۱۳۹۲) نسبت داده شده است. فیرحی و عسکری صدر نیز علی‌رغم آنکه کوشیده‌اند نقش عوامل و گروه‌های مختلف حاضر در صحنه انقلاب در شکست اخوان المسلمین را برجسته کنند، با این حال آنها هم تأکید اصلی را بر عملکرد خود اخوان گذاشته‌اند و ارتباط بین عوامل مختلف را در دل ارتباطات متقابل بین آنها در برهه انقلابی شرح نداده‌اند (فیرحی و عسکری صدر، ۱۳۹۷).

البته در بسیاری از این تحقیقات، تأکید بر عاملیت اخوان با فراموشی موازنه قوای عینی همراه شده است. برای نمونه، دلیل اصلی شکست اخوان به عدول آنها از

¹ Causal narrative

ایدئولوژی اسلامی خود، عمل‌گرایی پس از انقلاب آنها، فقدان رهبری، انحراف اخوان از اهداف اصلی انقلاب، گسترش رابطه با آمریکا، تکیه به ارتش به جای انقلابیون، اختلافات با الازهر، ادامه حضور افراد منتسب به رژیم پیشین و انحطاط طلبی اخوان (صبوری و دیگران، ۱۳۹۴: ۹۰، ۱۰۵-۱۰۱) نسبت داده شده است، اما نویسندگان مشخص نمی‌کنند که در دل موازنه قوا و محدودیت‌های موجود در فضای پس از انقلاب در مصر، اخوان چگونه می‌توانست در عین انحصارگرا نبودن، هم به ایدئولوژی خود وفادار باشد، هم ارتش را کنار بزند و هم با سایر گروه‌ها همچون الازهر روابط خوبی داشته باشد و هم کلیه عناصر رژیم گذشته را پاکسازی کند.

افزون بر این، در کنار توجه به عملکرد اخوان، برخی علل بیرونی نیز مدنظر محققان بوده‌اند. برای مثال، در توضیح علل شکست اخوان المسلمین به نقش تخریبی ارتش، نفوذ جریان‌های سکولار و فاصله گرفتن الازهر از حکومت مرسی، و همچنین دخالت‌های کشورهایمانند آمریکا و عربستان سعودی از یک سو و کشورهای ترکیه و قطر از سوی دیگر اشاره شده است (ملائکه و حسینی، ۱۳۹۵). سجادی نیز در ذیل مطالعه خود در مورد رابطه دمکراسی و اسلام سیاسی در خاورمیانه به بررسی علل شکست اخوان المسلمین در انقلاب مصر پرداخته است که نکته اصلی موردنظر او نبود زیرساخت‌های لازم برای دمکراسی در مصر است که باعث شد عملکرد اخوان برای دیگران نوعی خطر تلقی شده و قدرت آنها را ناپایدار کند (سجادی ۱۳۹۳: ۴۹-۴۵). در همین راستا، دومانلو و دیگران تأکید کرده‌اند که این نه ماهیت اقتدارگرایانه اخوان و یا ناتوانی آنها در جمع اسلام و دمکراسی، بلکه فرهنگ سیاسی مصر بوده است که زمینه‌ساز سقوط آنها را فراهم کرده است (دومانلو و دیگران، ۱۳۹۳). به هر صورت اما، هیچ‌کدام از این تحقیقات نگاه بازیگران اصلی حاضر در برهه انقلابی، به‌ویژه احزاب سکولار و گروه‌های سلفی، و قطبی‌شدن‌ها و شکل‌گیری ائتلاف‌های ناشی از آن را در ارتباط با شکست نهایی اخوان المسلمین را در دل یک روایت تاریخی مورد بررسی قرار نداده‌اند و تحقیق حاضر در پی پر کردن این شکاف پژوهشی است.

گذشته از تحقیقاتی که در توضیح شکست نهایی اخوان المسلمین در انقلاب مصر تنها بر خود کشور مصر متمرکز بوده‌اند، شماری از پژوهش‌ها در ایران تبیین این

شکست را در چهارچوبی تطبیقی و در مقایسه با انقلاب اسلامی ایران توضیح داده‌اند. در این تحقیقات تأکید اصلی بر دو عامل بوده است. نخست تفاوت وجود و نبود یک رهبر کاریزماتیک در این دو انقلاب است. به بیان دیگر، پیروزی جنبش اسلام‌گرا در جریان انقلاب ایران و شکست اسلام‌گرایان اخوانی در جریان انقلاب مصر به وجود یک رهبر کاریزماتیک و کارا در اولی و فقدان چنین رهبری در دومی نسبت داده شده است (دارا و کرمی، ۱۳۹۴؛ دهقانی فیروزآبادی و آجرلو، ۱۳۹۲). عامل دوم تفاوت نقش و جایگاه ارتش‌ها در این دو انقلاب است که باعث پیروزی انقلاب در ایران و شکست نهایی آن در مصر شده است (پناهی و شجاعی باغینی، ۱۳۹۵). اما این تحقیقات تطبیقی نیز، برخلاف مقاله پیش‌رو، توضیحی از نگاه بازیگران اصلی حاضر در صحنه انقلاب مصر و نقش آن در شکست نهایی اخوان المسلمین ارائه نمی‌دهند. افزون بر اینها، گشنیزجانی و حاضری در بررسی‌های تاریخی خود شرایط ساختاری و ذهنی پیروزی و شکست اسلام‌گرایان در انقلاب‌های ایران و مصر را بررسی کرده‌اند، اما برخلاف تحقیق حاضر، در بررسی خود وارد خود برهه انقلابی نشده‌اند (حاضری و گشنیزجانی، ۱۳۹۹؛ گشنیزجانی و حاضری، ۱۳۹۹).

۲. مبانی نظری

الف) نظریه بسیج منابع

تا پیش از دهه ۱۹۷۰ و در چهارچوب فضای مسلط کارکردگرایی در جامعه‌شناسی آمریکا، علل «رفتارهای جمعی» نظیر شورش‌ها و اعتراض‌های شهری و انقلاب‌ها در فشارهای ساختاری (بیرونی) که تعادل نظام اجتماعی را به هم می‌زدند جست‌وجو می‌شد. در نگاه نظری حاکم بر آن دهه‌ها که در رویکرد نوسازی در نظریه انقلاب نیز آشکار است، جامعه به‌طور طبیعی در نوعی تعادل به سر می‌برد و اگر شاهد هر نوعی از بی‌ثباتی سیاسی باشیم، به معنای آن است که عاملی همچون صنعتی شدن سریع یا مهاجرت گسترده این تعادل را به هم زده است. در این نگاه، «یک رابطه علی خطی وجود دارد که در آن فشارهای ساختاری ایجاد نارضایتی می‌کنند و این نارضایتی خود منجر به کنش جمعی می‌شود». در واقع، باوجود تفاوت‌هایی که میان نسخه‌های مختلف

¹ Structural strains

این رویکرد اولیه به جنبش‌های اجتماعی وجود داشته است، همه آن‌ها در فهم جنبش‌های اجتماعی به‌مثابه «مکانیسم‌هایی برای تسکین ناراحتی‌های روان‌شناختی ناشی از فشارهای ساختاری» مشترک هستند (Wiktorowicz, 2004: 6). اما علاوه بر نگاه آسیب‌شناختی به جنبش‌های اجتماعی، یک نکته مهم به این واقعیت مربوط می‌شود که در این رویکرد، مشابه آنچه در رویکرد روان‌شناختی در نظریه انقلاب به آن نیز وجود دارد، توضیح جنبش‌های اجتماعی عمدتاً معطوف به ایجاد نارضایتی در شماری از افراد است و این امر که این نارضایتی چگونه به کنش اعتراضی بدل می‌شود چندان محل توجه نیست. نظریه بسیج منابع که در طول دهه ۱۹۷۰ صدایی بسیار بلند یافت، تلاشی بود برای گذر از این نگاه آسیب‌شناختی به جنبش‌های اجتماعی و همچنین توجه به مسیری که نارضایتی برای رسیدن به اعتراض طی می‌کند.

گذشته از جزئیاتی که در بحث‌هایی نظیر انواع منابع (اخلاقی، فرهنگی، سازمانی، انسانی و مادی) یا مکانیسم‌های به‌دست‌آوردن آن‌ها در جنبش‌های اجتماعی وجود دارد (Edwards & Gillham, 2013; Edwards & McCarty, 2004)، آنچه در محور این نظریه قرار داشته یکی در نظر گرفتن فعالین جنبش‌های اجتماعی به‌مثابه کنشگران عقلانی و هدفمند است و مورد دوم، که دیگر برای تحلیل‌گران جنبش‌های اجتماعی به امری بدیهی بدل شده است (Edwards and McCarthy, 2004: 116)، اهمیت در اختیار داشتن منابع و سازماندهی برای شکل‌گیری، دوام و موفقیت یک جنبش اجتماعی است. بنابراین، در این رویکرد به جای آنکه چرایی یا چگونگی نارضایتی شدن شماری از افراد مدنظر باشد، میزان منابع و ساختارهای بسیج‌گر آن‌هاست که در مرکز توجه قرار می‌گیرد. اگر منابع و سازماندهی کافی در اختیار بود، نارضایتی می‌تواند به یک جنبشی اجتماعی یا انقلابی موفق بدل شود و در غیر این صورت، صرف نارضایتی منجر به شکل‌گیری کنش جمعی پایداری نخواهد شد (McCarthy and Zald, 1977).

به هر صورت، تا جایی که به پرسش تحقیق حاضر مربوط می‌شود، ایده مرکزی نظریه بسیج منابع به این صورت در خواهد آمد که مسلط شدن یا نشدن جنبش‌های اسلام‌گرا در برهه انقلاب تابعی خواهد بود از میزان و گستره منابع و ساختارهای بسیج‌گری که این جنبش‌ها، در مقایسه با رقبای خود، در اختیار داشته یا به‌دست آورده‌اند. به بیان

دقیق‌تر، در بررسی چرایی و چگونگی شکست اخوان المسلمین در جریان انقلاب مصر باید به مقایسه کمیت و کیفیت ساختارهای بسیجگر این جنبش با گروه‌ها و احزابی در جریان انقلاب پرداخت که در نقطه مقابل اخوان قرار گرفته‌اند.

در این تحقیق بررسی توزیع دو منبع مهم در مرکز توجه روایت تاریخی ارائه شده قرار دارد. نخست، منبع اسلحه است که کنترل آن نقشی تعیین‌کننده در تمامی برهه‌های انقلابی داشته است. برای این منظور، نقش نیروهای مسلح مصر و نحوه قرار گرفتن آنها در اتحادهای سیاسی گوناگون در دل روایتی تاریخی شرح داده می‌شود. دومین منبع، اقتدار حرف زدن از طرف اسلام است که در جامعه‌ای چون مصر نقشی بسیار مهم در پیروزی و شکست سیاسی هر جریانی بازی می‌کند. در این ارتباط، افزون بر خود اخوان المسلمین، نقش گروه‌های سلفی و سازمان الازهر که اقتدار قابل توجهی در جامعه مصر در حرف زدن از طرف اسلام داشته‌اند، در مراحل مختلف انقلاب شرح داده می‌شود. در واقع، همان‌طور که روایت تاریخی این مقاله نشان خواهد داد، شکست اخوان المسلمین تنها زمانی ممکن شد که اتحادی بین سازمان کنترل‌کننده منبع اسلحه و بخش مهمی از کسانی که منابع مربوط به اقتدار حرف زدن از طرف اسلام را در اختیار داشتند، شکل گرفت. افزون بر اینها، به نقش شبکه‌های اجتماعی به‌عنوان منبعی که در جنبش‌های انقلابی دهه‌های اخیر نقش بسیار مهمی داشته‌اند نیز اشاره می‌شود.

ب) سیاست تعارضی

سیاست تعارضی (یا پویایی‌های تعارض^۱) مفهوم و در واقع پارادایم نظری جدیدی است که حدود دو دهه از عمر آن می‌گذرد. این پارادایم نظری تلاش می‌کند از برخی انتقادهایی که به نظریه کلاسیک جنبش اجتماعی وجود داشت، از جمله عدم توجه به زمینه‌های غیرغربی در نظریه جنبش‌های اجتماعی، فرا برود و افقی جدیدی برای تحلیل جنبش‌های اجتماعی، انقلاب‌ها و سایر اشکال سیاست تعارضی ایجاد کند. مقصود از سیاست تعارضی «روابط متقابل مقطعی^۲، عمومی و جمعی میان مدعیان و کسانی است که ادعایی علیه آنها مطرح شده است، زمانی که (الف) دست‌کم یک دولت مدعی باشد یا ادعایی علیه آن دولت مطرح شده باشد (...) و (ب) ادعاها در صورت تحقق بر منافع

^۱ Dynamics of contention

^۲ episodic

دست‌کم یکی از مدعیان تأثیر بگذارد» (McAdam et al., 2003: 5). در این تعریف، دو نکته شایسته توضیح بیشتر هستند. نخست، مقصود از مقطعی یا ایپزودیک رویدادهایی است که بدون برنامه قبلی و بدون نظمی خاص در مقاطع مختلف رخ می‌دهند، مثل انقلاب‌ها یا جنگ‌ها. با توجه به این، رویدادهایی مثل انتخابات ریاست جمهوری یا نشست‌های احزاب که در فواصل منظم و با برنامه قبلی برگزار می‌شوند، به خوی خود بیرون از دایره سیاست تعارضی هستند، هرچند در شرایط خاص ممکن است بخشی از سیاست تعارضی باشند. دوم اینکه سیاست تعارضی ماهیت عمومی دارد و آن نوعی از سیاست که در مرزهای سازمانی کاملاً مشخص و به دور از حضور مردمی صورت می‌گیرد، مثل آنچه در درون شرکت‌ها یا کلیساها رخ می‌دهد، بیرون از سیاست تعارضی قرار می‌گیرند (McAdam et al., 2003: 5).

سیاست تعارضی خود به دو گونه است: سیاست تعارضی محدود^۱ و مرزشکن^۲. مقصود از سیاست تعارضی مرزشکن، که مبنای تحقیق حاضر نیز هست، آن‌گونه سیاست تعارضی است که «دست‌کم یکی از طرف‌های مناقشه کسانی باشند که به‌تازگی خود را کنشگر سیاسی دانسته‌اند و/یا دست‌کم برخی از طرف‌ها کنش‌های جمعی بدیعی را به‌کار گرفته باشند (کنشی بدیعی به شمار می‌رود که ادعاها، کسانی که در مورد آنها ادعایی مطرح می‌شود (...)) و/یا شیوه‌هایی که به‌کار گرفته می‌شود یا بی‌سابقه بوده و یا در رژیم موردنظر ممنوع بوده باشند.» (McAdam et al., 2003: 7-8). افزون بر این‌ها، مفهوم سیاست تعارضی در پی آن است که نشان دهد جنبش‌های اجتماعی، انقلاب‌ها و یا موج‌های اعتصاب همگی از مکانیزم‌ها و فرایندهای مشابهی نتیجه شده (McAdam et al., 2003: 4) و تمرکز اصلی باید به شناخت و توضیح این مکانیزم‌ها و فرایندهای تکرارشونده مشترک و البته اشکال گوناگون ترکیب‌شدن آن‌ها با یکدیگر معطوف شود (Tilly and Tarrow, 2015: xiii). منظور از مکانیزم نیز «مجموعه محدودی از رویدادهاست که روابط میان چینش‌های مشخصی از عناصر را به شیوه‌های بسیار مشابه یا یکسان در موقعیت‌های گوناگون تغییر می‌دهند» و فرایندها «توالی‌های منظم این مکانیزم‌ها هستند که دگرگونی‌های مشابه بزرگ‌تر (عموماً پیچیده‌تر و احتمالی‌تر) در آن

¹ contained

² transgressive

عناصر ایجاد می‌کنند» (McAdam et al., 2003: 24).^۱ از مهم‌ترین مکانیزم‌هایی که در سیاست تعارضی مورد استفاده قرار می‌گیرند می‌توان به نسبت‌دهی تشابه، نسبت‌دهی فرصت/تهدید، تقلید و سرکوب و از شناخته‌شده‌ترین فرایندها می‌توان به قطبی‌شدن، بسیج و شکل‌گیری ائتلاف اشاره کرد. در تحقیق حاضر به دنبال آن هستیم که با در نظر گرفتن بازه ژانویه ۲۰۱۱ تا ژوئن ۲۰۱۳ به‌عنوان دوره‌ای از سیاست تعارضی در مصر، شکست نهایی اخوان المسلمین را با اتکا به فرایند قطبی‌شدن توضیح دهیم. مقصود از فرایند قطبی‌شدن به‌طور خلاصه، «افزایش فاصله ایدئولوژیک بین ائتلاف‌ها و کنشگران سیاسی است» (Tilly and Tarrow, 2007: 217). در این فرایند، فاصله سیاسی و اجتماعی بین طرف‌های درگیر در سیاست تعارضی افزایش پیدا می‌کند و گروه‌های میانی هرچه بیشتر به سمت یکی از دو قطب اصلی موجود کشیده می‌شوند (McAdam et al., 2003: 322). در این مقاله دو مکانیزم در ارتباط با فرایند قطبی‌شدن اهمیت بیشتری دارند. یکی مکانیزم نسبت‌دهی فرصت/تهدید است که به معنای آن است که یک یا چند مورد از حاضرین در سیاست تعارضی وقوع یک رویداد را افزایش‌دهنده (فرصت) یا کاهش‌دهنده (تهدید) شانس خود برای رسیدن به اهدافشان تعبیر کنند. مکانیزم دیگر پل‌زدن^۲ است که به معنای ایجاد ارتباط بین بازیگرانی است که پیش از این یا ارتباط ضعیفی با یکدیگر داشته‌اند یا فاقد هرگونه ارتباطی بوده‌اند (Tilly and Tarrow, 2007: 215). بنابراین، در این تحقیق نشان خواهیم که چگونه ترکیبی از مکانیزم‌های نسبت‌دهی فرصت/تهدید و پل‌زدن به فرایند قطبی‌شدن منجر شده و در نتیجه آن در پایان برهه تعارضی مورد نظر در این مقاله، توزیع دو منبع اسلحه و اقتدار حرف زدن از طرف اسلام به گونه‌ای در آمده است که اخوان المسلمین در ضعیف‌ترین موقعیت ممکن قرار گرفته است.

^۱ این تعاریف البته به دلیل این که به شدت انتزاعی یا مبهم هستند و یا تمایز مکانیزم و فرایند در آنها به خوبی روشن نشده است مورد انتقاد نیز قرار گرفته‌اند. برای نمونه نگاه کنید به (Beinin and Variel, 2013: 6).

^۲ brokerage

۳. برهه انقلابی در مصر

مرحله اول: دوقطبی مبارک/ضد مبارک

در ژانویه ۲۰۱۱ شماری از شبکه‌های فعالین سیاسی جوان و عمدتاً غیراسلام‌گرا که در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ نیز تظاهرات کوچکی در ۲۵ ژانویه (روز پلیس در مصر) در اعتراض به رفتار پلیس انجام داده بودند، برنامه‌هایی را برای روز ۲۵ ام طراحی کرده بودند که این بار با توجه به آغاز انقلاب تونس با انرژی بیشتری همراه شده بود. در پی این برنامه‌ریزی‌ها، رهبری اخوان المسلمین نیز به‌ویژه از طرف جوانان عضو خود سازمان تحت فشار قرار گرفته بود تا به تظاهرات برنامه‌ریزی شده در ۲۵ ژانویه بپیوندد. اما تجربه دهه‌ها سرکوب دولتی و هزینه سنگینی که در صورت شرکت در اعتراضات اخوانی‌ها را انتظار می‌کشید، به‌خصوص که نیروهای امنیتی به‌طور مستقیم اخوان را از چنین کاری برحذر داشته و تهدید کرده بودند که حتی ممکن است (برای نخستین بار در زمان ریاست جمهوری مبارک) مرشد عام گروه را نیز دستگیر کنند، به اضافه عدم اطمینان اخوان به جوانان غیراسلام‌گرایی که برنامه‌ریزی این تظاهرات را انجام می‌دادند، رهبری سازمان را وادار کرد تا احتیاط را از کف ندهد (Trager, 2016: 36).

به هر حال، روز ۲۵ ژانویه فرارسید و باوجود تلاش‌های نیروهای امنیتی و اقداماتی همچون مخالفت کلیسای قبطی‌ها و شماری از طریقت‌های صوفیه با برگزاری اعتراضات (Sowers and Toensing, 2012: 24)، گستره تظاهرات در این روز بیش از آن چیزی از آب درآمد که هم خود معترضان و هم نیروهای امنیتی انتظار داشتند. گستره وسیع تظاهرات و تداوم نسبی آن در روزهای ۲۶ و ۲۷ ژانویه، افق آنچه امکان‌پذیر است را در ذهنیت مخالفان تغییر داده و به دنبال این، آن‌ها تظاهرات بزرگ‌تری را با عنوان «جمعه خشم» برای روز ۲۸ ژانویه اعلام کردند. در نتیجه این تحولات، اخوان نیز اقدامات خود برای ادامه تظاهرات را تشدید کرد. اخوانی‌ها علی‌رغم اینکه به‌طور رسمی درخواستی برای شرکت در تظاهرات روز ۲۸ ژانویه مطرح نکرده بودند (Ikhwanonline, 26/January/2011)، اما در عمل تصمیم گرفتند تا این بار تمام توان خود را به میدان بیاورند (Trager, 2016: 43).

۲۸ ژانویه تظاهراتی عظیم در مصر برپا شد که شبکه گسترده اعضا و طرفداران اخوان نقش بسیار پررنگی در آن داشتند. در روزهای بعدی مصر شاهد تظاهرات‌های چندصدهزار نفری (یا چند میلیونی؟) و رادیکالیزه شدن فضای سیاسی بود. با این حال، سخنرانی مبارک در اول فوریه که با لحنی ملی‌گرایانه ادا شد و در آن او قول داد که دیگر نامزد ریاست جمهوری نخواهد شد، بسیاری را به این نتیجه رساند که مدتی به او وقت بدهند. اما در فردای این سخنرانی، تعدادی زیادی که شماری از آنها سوار شتر بودند در جریان آنچه به «نبرد شترها» مشهور شد، به میدان تحریر حمله کرده و تلاش کردند تا این میدان را که بعد از سخنرانی مبارک خلوت‌تر شده بود تخلیه کنند. اما این حرکت حکومت خود باعث تشدید خشونت‌ها شد و عملاً با تبدیل ۲ فوریه به نقطه عطفی دیگر، اثر سخنرانی مبارک را خنثی کرده (El Chazli and Cooper, 2012: 83-85) و در نهایت با گسترش هرچه بیشتر اعتراضات به استعفای او در ۱۱ فوریه منتهی شد. به هر صورت، آنچه بر مبنای این مرور تاریخی برای ما اهمیت اصلی را دارد به این واقعیت مربوط است که اخوان از همین روزهای آغاز انقلاب بسیار تلاش می‌کرد تا همگان را متقاعد کند که به دنبال تحمیل ایدئولوژی اسلام‌گرایانه خود به دیگران نیست. اخوانی‌ها در بیانیه‌های خود در این مرحله تأکید چندانی بر هویت اسلامی‌شان نداشتند و به جای ایجاد «حکومت اسلامی» از «دولت مدنی دمکراتیک با ارجاع اسلامی^۱» سخن می‌گفتند (Ikhwanonline, February/2011).

در واقع، مشخص بود که اخوان با به‌کاربردن این اصلاح به دیگران یادآور می‌شد که به دنبال «دولت مدنی» و نه «دولت دینی» است. در همین راستا، اخوان تأکید مشخصی داشت که علاوه بر این که به دنبال تشکیل «حکومت اسلامی» نیست، قصد رهبری یا در دست گرفتن کنترل انقلاب یا حتی در اختیار گرفتن ریاست جمهوری مصر را هم ندارد (Ikhwanonline, 9/February/ 2011) و حتی اعلام کردند که از محمد البرادعی (فردی که به داشتن گرایش‌هایی لیبرال-سکولار مشهور بود) به‌عنوان سخنگوی جنبش حمایت می‌کنند (Wickham, 2015: 168). بنابراین، اخوانی‌ها در این مرحله تلاش می‌کردند تا

۱ موقعة الجمل

۲ دولة مدنية ديمقراطية ذات مرجعية إسلامية

همچون تهدیدی علیه سایرین از جمله گروه‌های سکولار جلوه نکنند و مانع تجمع منابع در جبهه مقابل خود بشوند. این نحوه موضع‌گیری اخوان مورد حمایت بسیاری از معترضین غیراسلام‌گرا نیز قرار گرفت. آن‌ها که هدف اصلی خود را در این مرحله سقوط رژیم مبارک می‌دانستند و اعتراضات شکل گرفته را چون فرصتی بی‌نظیر برای خود می‌دیدند، نمی‌خواستند که با قرارگرفتن اسلام‌گرایان در پیشانی جنبش، امکان سرکوب آن توسط دولت تسهیل شود و این در حالی بود که در روایت دولتی‌ها این نه مردم مصر، بلکه گروه‌های اسلام‌گرا بودند که این «شورش‌ها» را به راه انداخته بودند (Lynch, 2014: 203).

همچنین، در میان سیاست‌مداران غربی و به‌ویژه آمریکایی‌ها نگرانی‌هایی در مورد پیروزی اسلام‌گرایان در انقلاب مصر وجود داشت که این نیز بیش‌ازپیش موجبات رضایت انقلابیون غیراسلام‌گرا از در مرکز قرارنگرفتن اسلام‌گرایان را فراهم می‌کرد. در همین راستا، زمانی که محمد البرادعی در ارتباط با نگرانی آمریکایی‌ها از تکرار تجربه انقلاب اسلامی ایران توسط اخوان المسلمین در مصر و «خیزش نوعی نیروی بنیادگرای اسلامی» مورد سؤال قرار گرفت، به‌طور قاطع چنین همانندسازی‌ای را رد کرده و اخوان را خطری برای مصر ندانست (ElBaradei, 30/January/2011). بنابراین، وجود یک فرصت مشترک در نگاه اخوانی‌ها و گروه‌های سکولار در این مرحله باعث شد که بین آنها پلی زده شود و زمینه برای دوقطبی مبارک/انقلاب هرچه بیشتر فراهم شود.

گذشته از اخوان و انقلابیون سکولار، واکنش اصلی در میان گروه‌های سلفی مخالفت با اعتراضات بود. اکثریت آنها با تکیه به همان استدلال‌های قدیمی‌ای که شورش علیه حاکم مسقر را مشروط به شرایط دشواری همچون کفر واضح حاکم می‌کردند، شرکت در تظاهرات ۲۵ ژانویه و بعد از آن را مجاز نمی‌دانستند (الاهرام ۲۴ ژانویه ۲۰۱۱ به نقل از (Farahat, 2011: 21) (Gauvain, 2011: 174). در مقابل، اقلیت اندکی از گروه‌های سلفی از همان آغاز از اعتراضات علیه مبارک حمایت کردند که مکتب سلفی قاهره مهم‌ترین آنها بود. (Farahat, 2011: 135-137). همچنین، برخی از سلفی‌ها، از جمله گروه الدعوه السلفیه، موضعی میانی گرفته و تنها با قطعی شدن نشانه‌های سقوط مبارک وارد صحنه شدند. تا جایی که به ارتش به‌عنوان سازمانی که کنترل انحصاری اسلحه را



در اختیار داشت مربوط می‌شود، فرماندهان آن پس از ۲۸ ژانویه در ادامه حمایت از رژیم مبارک تردید کرده و سرانجام در ۳۱ ژانویه با انتشار بیانیه‌ای «به مردم بزرگ مصر» اعلام کردند که «نیروهای مسلح شما حقوق مشروع مردم را تصدیق کرده و (...) علیه مردم مصر از زور استفاده نکرده و نخواهند کرد» (BBC, 31/January/2011). در یک ارزیابی کلی، فرماندهان ارتش که از تقویت هرچه بیشتر نیروهای انتظامی و امنیتی در برابر خود در دوران ریاست جمهوری مبارک و همچنین پروژه جانشینی جمال مبارک (که هیچ سابقه‌ای در نیروهای مسلح نداشت) ناراضی بودند (Makara, 2013: 346)، زمانی که جدیت مخالفین در مبارزه با رژیم مبارک و میزان ناراضی‌های عمومی از آن را مشاهده کردند، از استقلال نسبی خود در ساختار سیاسی مصر بهره برده و خود اختیار امور سیاسی را در دست گرفتند. در واقع، ارتش ادامه حضور مبارک را دیگر تهدیدی برای خود نیز می‌دید، چرا که با حضور او امید چندانی به حفظ آرامش بدون هزینه‌های سنگین ممکن نبود. البته این نکته را نیز در مورد دخالت ارتش باید در نظر داشت که در چهارچوب دوقطبی مبارک/ضدمبارکی که در فضای سیاسی مصر در این روزها غلبه یافته بود، نیروهای مخالف خود به دفعات خواهان ورود ارتش به نفع خود شده بودند. برای نمونه، اخوان المسلمین بارها در بیانیه‌های خود به تمجید از ارتش مصر پرداخته و تلاش می‌کرد تا حساب ارتش را از رژیم مبارک جدا کند (Ikhwanonline 29/January/2011; 2/February/2012; 9/February/ 2011). بنابراین، به‌طور خلاصه، در این مرحله دوقطبی اصلی حاضر در فضای سیاسی مصر دوقطبی مبارک/انقلاب بوده و درک مشترک اسلام‌گرایان اخوانی و گروه‌های سکولار از مبارک به‌عنوان تهدید اصلی و از شکل‌گیری تظاهرات به‌عنوان فرصتی بی‌نظیر (مکانیسم نسبت‌دهی فرصت/تهدید)، در کنار تلاش‌های خود اخوانی‌ها و نحوه صورت‌بندی پیام‌ها و خواسته‌هایشان و همراهی نهایی ارتش، باعث شد که در عمل یک پل ارتباطی بین اسلام‌گرایان، گروه‌های سکولار و ارتش شکل گرفته (مکانیسم پل زدن) و ائتلاف ناشی از آن مبارک را از قدرت برکنار کند. به بیان دیگر، در این مرحله هم منبع اسلحه و هم منابع مربوط به اقتدار حرف زدن از طرف اسلام (اخوان، الازهر و بخشی از گروه‌های سلفی)، به همراه احزاب سکولار در یک جبهه قرار گرفتند. علاوه بر اینها، منبع دیگری که در این مرحله

کمک فراوانی به انقلابیون کرد، شبکه‌های اجتماعی بودند. شبکه‌های اجتماعی، به‌ویژه فیسبوک و بعد از آن توئیتر، کمک کردند تا انقلابیون که سرکوب حکومت اجازه نمی‌داد به طور رسمی و در فضای واقعی یا بیرونی سازماندهی و هماهنگی خود را انجام بدهند، از این شبکه‌ها استفاده کنند. در واقع، توزیع این منبع در مرحله اول انقلاب مصر به گونه‌ای بود که انقلابیون مصری، از جمله اخوانی‌ها، حضور گسترده‌ای در آن داشتند، در حالی که موافقان حکومت که به نوعی در حالت شوک به سر می‌بردند، نتوانستند استفاده خاصی از این منبع بکنند. بنابراین، منبع شبکه‌های اجتماعی کاملاً در جهت مخالفین حکومت عمل کرده و به نوعی زمینه‌ساز سقوط مبارک شدند (Abdullah, 2019).

مرحله دوم: دوقطبی تثبیت وضعیت/ادامه انقلاب

دو روز پس از اعلام استعفای حسنی مبارک، ارتش مصر در ۱۳ فوریه ۲۰۱۱ با صدور بیانیه‌ای بر «مسئولیت تاریخی» خود برای «حمایت از کشور» تأکید کرده و به‌طور رسمی اختیار قانون‌گذاری و امور اجرایی مصر را در دست گرفت. اولویت اصلی ارتش در این زمان بازگرداندن امور به روال عادی خود و سپردن امور سیاسی به دولتی غیرنظامی بود بدون آنکه منافع خود، به‌ویژه منابع اقتصادی‌ای که در طول دهه‌ها برای خود فراهم کرده بود، توسط انقلابیون یا یک رئیس‌جمهور منتخب در خطر قرار بگیرند. همچنین، ارتش نه خود را آماده اداره امور روزمره دولتی می‌دید و نه مایل بود تا با اداره مستقیم این امور خود را به‌طور مستقیم هدف اعتراضات گوناگون قرار بدهد (Trager, 2016: 80-81). از این رو، ارتش هم اختیار کامل امور را در دست گرفت تا اتفاقی برخلاف منافعش رخ ندهد و هم طرحی ریخت تا انتخابات‌های مجلس و ریاست‌جمهوری را در سریع‌ترین زمان برگزار کرده و مسئولیت امور دولتی را به آنها بسپارد. بر مبنای این طرح، نخست می‌بایست قانون اساسی قبلی با اصلاحاتی به تصویب عمومی می‌رسید. اما واکنش نیروهای سیاسی به این طرح یکسان نبود. از یک طرف، گروه‌های انقلابی سکولار اصلاح تنها چند بند از قانون اساسی را کافی ندانسته و خواهان آن بودند که نخست یک قانون اساسی جدید نوشته شده و بعد از آن انتخابات مجالس و ریاست جمهوری مصر برگزار شوند. در نگاه آنها اصلاح جزئی قانون اساسی موجود به معنای

ناقص ماندن انقلاب و ادامه یافتن رژیم سابق بود (Aly and Monem, 2011: 4-5). همچنین، به نظر می‌رسد که انقلابیون سکولار از توان سازمانی بالای رقبای اسلام‌گرای خود آگاه بوده و هراس این را داشتند که اگر به جای مسیر «اول قانون اساسی» مسیر «اول انتخابات» طی شود، اسلام‌گرایان از نفوذ بیشتری در تدوین قانون اساسی بهره برده و در نتیجه محتوای قانون اساسی در جهت ایده‌های اسلام‌گرایانه حرکت کند. بنابراین، آن‌ها علی‌رغم آنکه از ورود ارتش به جریان انقلاب برای کنارزدن مبارک استقبال کرده بودند، پس از سقوط او در برابر طرح ارتش برای دوران گذار ایستادند.

در طرف دیگر، اخوان و گروه‌های سلفی از طرح ارتش استقبال کرده و خواهان آن بودند که نخست انتخابات مجالس مصر برگزار شده و سپس این مجالس هیئتی را برای تدوین قانون اساسی تعیین کنند. در نزد گروه‌های سلفی حفظ بند دوم قانون اساسی که مطابق آن شریعت منبع اصلی تمامی قوانین بود اهمیت اصلی را داشت و آن‌ها نگران این بودند که انقلابیون غیراسلام‌گرا از فرصت سیاسی پدیدآمده و پیشتازی خود در فضایی سیاسی بهره برده و تغییراتی را در این ارتباط در قانون اساسی ایجاد کنند (Trager, 2016: 90). اخوان المسلمین نیز خیلی سریع با صدور بیانیه‌ای حمایت خود را از طرح «اول انتخابات» اعلام کرد (Ikhwanonline, 13/February/2011). اخوانی‌ها علاوه بر آنچه در مورد سلفی‌ها گفته شد، دلایل مشخص دیگری نیز برای حمایت از طرح ارتش داشتند. تجربه الجزایر که در آن ارتش پارلمان اسلام‌گرا را در سال ۱۹۹۱ با اتکا به زور منحل کرده بود و مهم‌تر از آن تجربه سرکوب شدیدی که خود اخوان المسلمین در سال ۱۹۵۴ توسط ناصر و نیروهای مسلح متحمل شده بود، اخوانی‌ها را متقاعد کرده بود که باید تا جایی که ممکن است در برابر ارتش نایستند (Tadros, 2011: 8-9). افزون بر این، اخوان که از توان سازمانی بسیار بالاتر نسبت به رقبای غیراسلام‌گرای خود اطلاع داشت، ترجیح می‌داد تا با پیروزی در انتخابات مجالس مصر راه را برای نفوذ بیشتر خود در تدوین قانون اساسی باز کند.

به هر صورت، با قطعی شدن برگزاری رفراندوم قانون اساسی در ۱۹ مارس، دو جبهه بله (اسلام‌گرایان و ارتش) و نه (گروه‌های غیراسلام‌گرا) به قانون اساسی رُودرروی یکدیگر قرار گرفتند. نکته مهم دیگر در این زمینه آن است که نحوه کارزار انتخاباتی اسلام‌گرایان

هرچه بیشتر دوگانه اسلام‌گرا/سکولار را در میان احزاب سیاسی تشدید کرد. اسلام‌گرایان، چه اخوانی و چه سلفی، کارزار انتخاباتی خود را به شدت با استفاده از نمادها و نشانه‌های دینی درآمیختند (Abul-Magd, 2017: 138) و رأی بله را رأی به اسلام و رأی خیر را انتخاب مسیری غیراسلامی معرفی کردند (Létourneau, 2016: 303). حتی در این میان یکی از وعاظ سلفی این فراندم را غزوه صندوق‌های رأی^۱ نامید (Abul-Magd, 2017: 137). در واقع، اسلام‌گرایان فراندم ۱۹ مارس را به فراندمی له یا علیه شریعت اسلامی بدل کردند که منجر به تشدید دوقطبی حول نقش اسلام و شریعت در قانون اساسی در میان گروه‌های سیاسی مصر شد (Schoch et al., 2016: 5). بنابراین، گذشته از ارتش که خواهان بازگرداندن هرچه سریع‌تر امور به وضعیت عادی بود، دوقطبی اسلام‌گرا/سکولار به‌عنوان مهم‌ترین دوقطبی در میان احزاب سیاسی نمایان شد. همچنین، درک مشترک ارتش و اسلام‌گرایان از اهداف نیروهای سیاسی انقلابی سکولار همچون تهدیدی برای منافع‌شان، زمینه اتحاد آنها را فراهم کرده بود که در نتیجه آن در این روزها ارتش و اسلام‌گرایان در یک سو (نیروهایی که تثبیت وضعیت را همچون یک فرصت می‌فهمیدند) و انقلابیون و مخالفین سکولار (نیروهایی که تثبیت وضعیت را یک تهدید سیاسی در نظر می‌گرفتند) در سوی روبه‌روی آن ایستاده بودند. به هر صورت، چیزی از تصویب اصلاحات قانون اساسی با رأی بالا در ۱۹ مارس نگذشته بود که ارتش در ۳۰ مارس ۲۰۱۱ یک «بیانیه قانون اساسی» صادر کرد و در آن موارد جدیدی را اصلاحات قانون اساسی افزوده و مسیر گذار کشور و تدوین نهایی قانون اساسی را تعیین کرد. مطابق این بیانیه، نخستین مجالس شورا و عوام پس از تشکیل خود هیئتی ۱۰۰ نفره را مأمور تدوین قانون اساسی کرده و این قانون پس از تأیید در یک فراندم عمومی اجرایی می‌شد (Tavana, 2011: 5).

اما این بیانیه که در آن امتیازات جدیدی برای ارتش در دوران گذار در نظر گرفته شده بود، حاوی یک امتیاز بسیار مهم به اسلام‌گرایان نیز بود. به‌طور مشخص، مطابق قانون اساسی مصوب ۱۹۷۱ (اصلاح‌شده در سال ۲۰۰۷)، فعالیت و تشکیل احزاب سیاسی با ارجاع دینی و یا بر بنیان دینی ممنوع بود، اما بیانیه قانون اساسی ارتش تنها

۱ غزوه الصنادیق

ممنوعیت «بنیان دینی» را حفظ کرده و ممنوعیت داشتن ارجاع دینی را حذف کرده بود که راه را برای تشکیل حزبی سیاسی توسط اخوان باز می‌کرد (Brown and Stilt, 2011). بیانیه فوق اما چیزی برای ارائه‌دادن به انقلابیون و مخالفین سکولار نداشت. آن‌ها که احساس می‌کردند در ادامه‌دادن انقلاب شکست خورده‌اند و همگرایی ارتش و اخوان عملاً آنها را از صحنه خارج کرده است (Trager, 2016: 96)، مترصد فرصتی بودند تا دوباره به خیابان‌ها بیایند و زمانی که خشونت‌های نیروهای پلیس این فرصت را فراهم کرد، آن‌ها ۲۷ مه را «دومین روز خشم»^۱ نامیده و به سمت خیابان‌ها و به‌ویژه میدان تحریر سرازیر شدند. در این تظاهرات ضمن درخواست مجدد راه «اول قانون اساسی»، دیگر به جای مبارک، این خود ارتش بود که هدف اصلی تظاهرکنندگان قرار گرفته بود. اما نکته مهم در اینجاست که اخوان این بار نه تنها به تظاهرات نیبوست، بلکه موضع قاطعی نیز علیه آن و به نفع ارتش اتخاذ کرد. اخوان به‌طور مشخص از همه خواست که در این تظاهرات شرکت نکرده و به جای آن برای انتخابات پیشرو آماده شوند (Ikhwanonline, 25/May/2011).

تظاهرات ۲۷ مه به دلایل گوناگون و از جمله عدم حمایت اخوان توانست با قدرت ادامه پیدا کند و به دنبال آن، شکاف بین انقلابیون عمدتاً سکولار و اخوان‌المسلمین اسلام‌گرا که در جریان رفراندوم ۱۹ مارس تشدید شده بود، این بار نیز عمیق‌تر شد. ادامه، بسیاری از انقلابیون سکولار که هر بار در عملی کردن خواسته خود برای تدوین قانون اساسی پیش از برگزاری هرگونه انتخاباتی شکست خورده بودند، کم‌کم در ماه‌های ژوئن و ژوئیه به سمت طرح ایده «اصول مافوق قانون اساسی» پیش رفتند. در واقع، آن‌ها پیشنهاد می‌کردند که مجموعه‌ای از «حقوق سیاسی» باید به‌صورت اصولی تصویب شوند که قانون اساسی ناقص آنها نباشد. اما اسلام‌گرایان که به‌شدت مخالف طرح این ایده بودند، در ۲۹ ژوئیه ۲۰۱۱ در اعتراض به خیابان‌ها و میدان تحریر سرازیر شدند و شعارهایی چون «نه سکولار، نه لیبرال؛ اسلامی، اسلامی» سردادند (Shadid, 29/July/2011). بنابراین، دوگانه اسلام‌گرا/غیراسلام‌گرا در میان احزاب سیاسی (یا نیروهای سیاسی منهای ارتش) در ۲۹ ژوئیه که شماری از انقلابیون سکولار در کنایه به

۱ انقلابیون مصری ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ را «روز خشم» نامیده بودند.

حضور عظیم اسلام‌گرایان و به‌ویژه سلفی‌ها آن را جمعۀ قندهار (اشاره به طالبان افغانستان) نامیده بودند، روز تأثیرگذار دیگری را سپری کرد. از این رو، در آستانۀ انتخابات مجالس مصر، دوقطبی بین قطب تثبیت وضعیت که حاصل ایجاد یک پل بین اسلام‌گرایان (اخوانی و سلفی) و ارتش بود با قطب ادامه انقلاب که مخالفین سکولار آن را دنبال می‌کردند، تشدید شد. افزون بر اینها، نکته مهم دیگری که از زاویه نظریه بسیج منابع باید در این مرحله (و انتخابات ریاست جمهوری در مرحله بعد) مورد توجه قرار بگیرد، استفاده اخوان از امکانات سازمانی گسترده خود در سراسر مصر، از جمله در مساجدی که در نقاط مختلف مصر تحت نفوذ خود داشتند، برای جمع‌آوری رأی است. در واقع، این که اخوان در طول سال‌ها توانسته بود هسته‌های کوچکی را حتی در نقاط دورافتاده مصر ایجاد کند، و این هسته‌ها را به‌گونه‌ای سازمان بدهد که به‌طور سلسله‌مراتبی در سطوح گوناگون شهری و منطقه‌ای به هم پیوندند و در مسائل اساسی گوش به فرمان مرکز باشند، در امر بسیج انتخاباتی برای رفراندم قانون اساسی و انتخابات مجلس که در این مرحله رخ دادند، کمک شایانی به آنها کرد. البته در عین حال باید در نظر داشت که اگر سرکوب دولت، آنچنان که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، تا حدی پیش برود که حتی این هسته‌های کوچک را نیز هدف قرار دهد، آنگاه استفاده از این منبع سازمانی، آن هم برای اهداف غیرانتخاباتی و در جهت مبارزه سیاسی پرهزینه، بسیار دشوار خواهد شد.

در یک ارزیابی کلی، در بیشتر دوره‌ای که نظامیان امور اجرایی کشور را در دست داشتند (تا آستانه انتخابات ریاست جمهوری)، در میان احزاب سیاسی دوقطبی اسلام‌گرا/سکولار غلبه یافت که مهم‌ترین نمونه‌های آن رفراندم قانون اساسی در ۱۹ مارس ۲۰۱۱، تظاهرات ۲۹ ژوئیه اسلام‌گرایان و انتخابات مجلس ۲۰۱۱-۲۰۱۲ بودند. اما اگر ارتش را نیز وارد معادله کرده و تصویر سیاسی وسیع‌تر را در نظر بگیریم، به اینجا خواهیم رسید که ارتش و اسلام‌گرایان (چه اخوانی و چه سلفی) با وجود تنش‌ها و احتیاط‌هایی که نسبت به هم داشتند، وارد شکلی از اتحاد عملی شده و مانع عمیق‌تر شدن انقلاب در جهت خواسته‌های انقلابیون سکولار شده بودند. بنابراین، دوقطبی اصلی این مرحله در تصویری که همه نیروهای مؤثر در سیاست، از جمله ارتش، را در

نظر بگیرد، دوقطبی ادامه انقلاب در برابر تثبیت وضعیت است. به عبارت دیگر، پل ارتباطی مهمی بین اسلام‌گرایان و ارتش بر مبنای برداشت آنها از یک تهدید مشترک برای قدرت گرفتن انقلابیون سکولار شکل گرفت که اساس قطب‌بندی این مرحله از انقلاب را شکل داد. به عبارت دیگر، در این مرحله منبع اسلحه و بخش عمده منبع مربوط به اقتدار حرف زدن از طرف اسلام در همان جبهه‌ای قرار داشت که اخوان نیز در آن جبهه بود.

مرحله سوم: دوقطبی اخوان/ضد اخوان

مهم‌ترین رویداد در ارتباط با بحث ما که پس از تشکیل مجلس رخ می‌دهد و مقدمه‌ای است بر شکل‌گیری دوقطبی اخوان/ضد اخوان، تشکیل هیئت صدنفره برای تدوین قانون اساسی مصر در مارس ۲۰۱۲ است. مشابه آنچه در تعیین رؤسای کمیسیون‌ها رخ داده بود (Wickham, 2015: 253)، در تعیین این هیئت نیز شکاف میان اسلام‌گرایان و رقبای غیراسلام‌گرایشان تکرار شد. به‌طور مشخص، پس از مدتی بحث و گفت‌وگو سرانجام اخوان و حزب سلفی نور بر سر مسائل تکنیکی به تفاهم رسیدند و در رأی‌گیری مجلس اکثریت هیئت از میان اسلام‌گرایان انتخاب شدند. در مقابل، گروه‌های سکولار لیبرال و چپ‌گرا تأکید داشتند که این هیئت باید شمول بیشتری داشته و بازتاب‌دهنده تمامی مردم مصر باشد و نه یک هویت دینی خاص. افزون بر این، آن‌ها اسلام‌گرایان اخوانی و سلفی را متهم می‌کردند که به دنبال متحقق کردن ایدئولوژی اسلامی خود در تدوین قانون اساسی هستند (Fadel, 25/March/2012). در نتیجه در همان روزهای نخست، ۲۵ نفر از غیراسلام‌گرایان انتخاب‌شده با استدلال‌هایی چون انحصارگرایی اخوان و سلفی‌ها و در نظر نگرفتن جوانان انقلابی و زنان از هیئت کناره گرفتند (AI-Nagar, 30/March/2012) و حتی در ادامه نماینده الازهر نیز از هیئت بیرون رفته (ahramonline, 29/March/2012) و در نهایت در نخستین روز ماه آوریل قوه قضاییه این هیئت را مغایر با قانون اساسی تشخیص داده و منحل کرد.

بنابراین، اخوان با وجود حضور نیرومند خود در انتخابات مجالس، عملاً نه توان اعمال اراده خود برای تدوین قانون اساسی و نه تأثیری بر قوه مجریه داشت. در چنین شرایطی و با توجه به دلایل دیگری که فرصت طرح آنها در اینجا نیست، کم‌کم

شمار بیشتری از اخوانی‌ها به این نتیجه می‌رسیدند که واگذار کردن ریاست جمهوری به رقبای سیاسی‌شان ممکن است به میزان زیادی آنها را در صحنه سیاست مصر بی‌تأثیر کند (Trager, 2016: 161-164). با این حال، اخوانی‌ها برای مدتی طولانی نگران بودند که این تصور در مورد آنها ایجاد شود که به دنبال مسلط شدن به تمامی نهادهای سیاسی مصر هستند و در نتیجه به دفعات و بدون کمترین ابهامی تکرار کرده بودند که نامزدی از میان خود برای انتخابات ریاست جمهوری معرفی نخواهند کرد (Lynch, 2/ April/2012). در نتیجه، دوراهی (عدم) معرفی نامزد برای ریاست جمهوری منجر به بحث‌های طولانی درونی و شکاف در داخل اخوان شد. اما به هر صورت، با وجود مخالفت‌های جدی در درون اخوان (Fadel, 26/March/2012)، معرفی نامزد با فاصله بسیار نزدیک (۵۶ به ۵۲) در مجلس عمومی اخوان رأی آورد (Blair, Taylor & Perry, 25/July/2013; Ikhwanonline, 7 April, 2012).

اما تشدید دوگانه اسلام‌گرا/سکولار، وعده‌های قبلی اخوان مبنی بر عدم معرفی نامزد برای ریاست جمهوری و این واقعیت که اسلام‌گرایان در مجلس اکثریت بسیار بالایی داشتند، در کنار یکدیگر باعث شدند تا اخوان هر چه بیشتر همچون تهدیدی برای دیگران ظاهر شده و واکنش‌های شدیدی به معرفی نامزد اخوانی برای ریاست جمهوری صورت بگیرد. از یک طرف، چند تن از اعضای اخوان از جمله سخنگوی سابق آنها در اعتراض به این امر از سازمان خارج شدند (Egyptindependent, 2/April/2012) و شماری از جوانان اخوانی نیز ناراضی خود را اعلام کردند (Fedal & Hassieb, 1/April/2012). از طرف دیگر، احزاب و گروه‌های سکولار نیز واکنش شدیدی نشان دادند. برای چند نمونه، رهبر حزب لیبرال مصریان آزاد اعلام کرد «[اخوانی‌ها] هر روز ثابت می‌کنند که تنها هدف آنها قدرت است» (Blair & Awad, 1/April/2012)، محمد البرادعی در صفحه توییتر خود نوشت «مصری‌ها زندگی خود را فدای آزادی و عزت کردند، نه فدای ارتش، هژمونی دینی یا استبداد اکثریت» (Fedal & Hassieb, 1/April/2012) و احمد ماهر عضو مشهور گروه جوانان ۶ آوریل در صفحه فیسبوک خود نوشت که این تصمیم حاکی از این است که «اخوان المسلمین به نقض همه آنچه قبلاً اعلام کرده بودند، از جمله اینکه آنها هیچ‌کس را برای ریاست جمهوری معرفی

نمی‌کنند، ادامه می‌دهند» (BBC, 31/March/2012). علی‌رغم همه این‌ها، در نهایت محمد مرسی نامزد نهایی اخوان با فاصله ناچیزی انتخابات ریاست‌جمهوری را برد، هرچند میزان آرای اخوانی‌ها کاهشی محسوس نسبت به انتخابات مجلس داشت.

با نشستن محمد مرسی بر صندلی ریاست‌جمهوری، سازمانی که برای دهه‌ها مهم‌ترین گروه مخالف در مصر به شمار می‌رفت، اینک به‌طور رسمی دولت (قوة مجریه) را در دست می‌گرفت. با این حال، به قدرت دولتی رسیدن اخوان به‌هیچ‌رو به معنای آن نبود که کنترل کامل قدرت سیاسی را هم در کشور به دست گرفته است، چراکه بدنه رژیم سابق و در رأس آن ارتش بر سر جای خود باقی مانده بودند. افزون بر این، شرایط اقتصادی که خود یکی از دلایل اصلی شروع اعتراضات انقلابی بود، از زمان سقوط مبارک و گسترش بی‌ثباتی در کشور وخیم‌تر نیز شده بود. اما عملکرد اخوان المسلمین و شخص محمد مرسی به‌عنوان رئیس‌جمهور نه‌تنها هیچ‌کدام از این مشکلات را حل نکرد، بلکه گسترش هرچه بیشتر مسائل فوق در نهایت منجر به سقوط دولت او (ژوئن ۲۰۱۲ تا ژوئیه ۲۰۱۳) شد. در واقع، دوقطبی اسلام‌گرا/غیراسلام‌گرا در میان احزاب سیاسی که در ماه‌های آغازین ریاست‌جمهوری مرسی تا حدی آرام گرفته بود، خیلی سریع از حدود اکتبر ۲۰۱۲ و با آشکارشدن نشانه‌های ناکارآمدی دولت در عمل به وعده‌های انتخاباتی و حل مشکلات، و حرکت هرچه بیشتر اخوان به انحصارگرایی در انتصابات دولتی، با شدتی بیشتر در صحنه سیاسی مصر بازتولید شد.

مهم‌ترین نمود تشدید این دوقطبی در نیمه نخست ریاست‌جمهوری مرسی در تدوین قانون اساسی جدید بود. بعد از منحل‌شدن هیئت نخست در آوریل ۲۰۱۲، مجلس عوام مصر مجدداً در ژوئن ۲۰۱۲ هیئت جدیدی را مأمور تدوین قانون اساسی کرد که گرچه سهم نیروهای غیراسلام‌گرا افزایش یافته بود، اما همچنان اسلام‌گرایان در آن اکثریت بالایی داشتند. در ادامه اما اختلاف‌نظرها بر سر مسائل مربوط به اسلام از جمله نقش شریعت، الازهر، اقلیت‌های دینی و حقوق فردی (Essam El-Din, 19/November/2012) باز هم مانع اجماع گرایش‌های گوناگون شده و این بار نیز طیف متنوعی که از لیبرال و چپ‌گرا تا نمایندگان کلیساهای کاتولیک، ارتدوکس و اوانجلیک را شامل می‌شد، هیئت را بایکوت کردند. در نهایت، بدون آنکه اجماعی میان

نیروهای سیاسی حاصل شده باشد، نسخهٔ تدوین شده در دسامبر ۲۰۱۲ با ۶۴٪ رأی بله و تنها ۳۳٪ میزان مشارکت به تصویب عمومی رسید (Egyptindependent, 25/December/2012). بنابراین، اسلام‌گرایان گرچه موفق شده بودند قانون اساسی موردنظر خود را اجرایی کنند، اما در عین حال به میزان مخالفت‌ها با خود و قطبی شدن فضای سیاسی نیز افزوده بودند.

گذشته از بحث قانون اساسی، در ۲۲ نوامبر ۲۰۱۲ مرسی یک بیانیهٔ قانون اساسی صادر کرد که عملاً به نقطهٔ عطفی در دورهٔ ریاست‌جمهوری او و فعالیت‌های مخالفین سکولارش بدل گشت. مرسی که پیش از این در ۱۲ اوت نیز بیانیهٔ دیگری صادر کرده و بر اختیارات اجرایی و تقنینی خود افزوده بود، این بار فراتر رفته و اختیارات بسیار ویژه‌ای برای خود قائل شد. در این بیانیه، او خود را مصون از نظارت قوهٔ قضاییه اعلام کرده و تأکید کرده بود که تمامی بیانیه‌های قانون اساسی او «نهایی و الزام‌آور بوده و توسط هیچ‌کس و به هیچ طریقی قابل فرجام‌خواهی نیستند» (ahramonline, 22/November/2013) در پاسخ، گذشته از واکنش منفی تعدادی از افراد حلقهٔ خود مرسی و دولت به این بیانیه (Blair, Taylor, & Perry 25/July/2013)، شمار زیادی از احزاب و شخصیت‌های مشهور غیراسلام‌گرا از جمله محمد البرادعی، حمدین صباحی، عمر موسی، حزب وفد و برخی از احزاب جوانان انقلابی در برابر او با یکدیگر متحد شده و جبههٔ نجات ملی^۱ را تشکیل دادند. افزون بر این، تعدادی از مخالفین اخوان به خیابان ریخته و به‌ویژه در برابر کاخ ریاست‌جمهوری تجمع کردند که برای چندین هفته ادامه داشت. اما مرسی زیر بار نرفته و در ماه‌های بعدی هم باوجود تلاش‌هایی که گاهی از این طرف و گاهی از آن طرف صورت می‌گرفت، به دلیل قطبی شدن فضا که به مشروعیت‌زدایی متقابل بین اسلام‌گرایان و سکولارها منتهی شده بود (Brown, 2013)، نه‌تنها هیچ توافقی بین آنها حاصل نشد، بلکه با گذر زمان بر شدت خصومت‌ها نیز افزوده شد. در چنین وضعیتی، از یک سو، نیروهای سکولار که بر مبنای تجارب پیشین به این نتیجه رسیده بودند که خود به تنهایی قادر به شکست دادن مرسی و اخوان نیستند، سیگنال‌هایی را برای ارتش فرستاده و در واقع خواهان مداخلهٔ آن به نفع خود می‌شدند.

۱ جبهه الإنقاذ الوطني

برای نمونه، محمد البرادعی در ۲۴ فوریه ۲۰۱۳ و در میان درگیری‌های فراوانی که وجود داشت، اعلام کرده بود «اگر مصر در آستانه فروپاشی قرار بگیرد، اگر نظم و قانون وجود نداشته باشد، آنگاه این وظیفه ملی [ارتش] خواهد بود که مداخله کند» (BBC, 24/February/2013). اما در سوی دیگر، مرسی نیز در دوران ریاست‌جمهوری خود هیچ تلاش خاصی برای نظامی‌زدایی از سیاست و اقتصاد مصر نکرد، مرتباً ارتش را برای ایفای نقش حرفه‌ای و ملی‌اش ستود، در ادامه آنچه مبارک انجام می‌داد امرای بازنشسته ارتش را در پست‌های مهم از جمله استانداری گماشت، در جریان تدوین قانون اساسی خواسته‌های ارتش را به‌طور کامل لحاظ کرد و در مجموع، تلاش کرد تا رضایت‌خاطر ارتش را حفظ کرده و وارد تنش جدی با آن نشود (Abul-Magd, 2017: Chapter 5).

اما علی‌رغم تلاش‌های اخوان و مرسی برای حفظ رابطه حسنه با ارتش، تشدید میزان نارضایتی عمومی از دولت مرسی، گسترش اعتراضات خیابانی علیه آن از اواخر سال ۲۰۱۳ و بی‌ثباتی سیاسی که مصر را فرامی‌گرفت، در کنار درخواست‌های فزاینده گروه‌های سیاسی مخالف اخوان از ارتش برای مداخله در امور، هرچه بیشتر فرماندهی ارتش را به سمت ورود به معادلات کلان سیاسی به زیان اخوان سوق می‌داد. به بیان دیگر، به نظر می‌رسد ارتش که امتیازهای موردنظر خود را از دوات اخوانی دریافت کرده بود انگیزه چندانی برای مداخله در امور سیاسی روز نداشت، اما مخالفین اخوان که از پیروزی در انتخابات ناامید شده بودند، هرچه بیشتر اعتراضات خیابانی خود را گسترش داده و هم خود به این نتیجه می‌رسیدند که برای شکست اخوان راهی به‌جز درخواست کمک از ارتش ندارند و هم ارتش را به این نتیجه می‌رسانند که راهی غیر از مداخله بنیادی در امور دولتی برای حفظ ثبات و منافع نیروهای مسلح وجود ندارد. در چنین شرایطی، زمانی که در اواخر ژوئن ۲۰۱۳ و به دنبال چند ماه فعالیت جنبش اعتراضی «تمرد» علیه مرسی تظاهراتی بسیار وسیع مصر و به‌ویژه میدان تحریر و خیابان‌های اطراف آن را فراگرفته و هیچ توافقی نیز بین نیروهای سیاسی غیراسلام‌گرا با دولت اخوانی حاصل نمی‌شد، سبسی به‌عنوان بالاترین مقام نظامی کشور وارد عمل شده و پس از اولتیماتومی ۴۸ ساعته، دولت مرسی را سرنگون کرد. بنابراین، مصر یک سال بعد از نشستن مرسی بر صندلی ریاست‌جمهوری شاهد دوقطبی شدیدی شد که در یک

سوی آن اخوان المسلمین و شماری از گروه‌های اسلام‌گرای کوچک‌تر قرار داشتند و در سوی دیگر آن، قاطبه شخصیت‌ها و احزاب و گروه‌های سکولار، ارتش، کلیساهای مسیحی، الازهر و حتی حزب سلفی نور که نگران نفوذ بیشتر اخوان بود. به بیان دیگر، با پیوستن حزب سلفی نور به‌عنوان مهم‌ترین حزب سلفی مصر به جبهه مخالفین اخوان به‌دلیل هراس آنها از نیروگرفتن بسیار اخوان، و سست‌شدن ارتباط بین اخوانی‌ها و ارتش در نتیجه ناکامی اخوان در فروکاهاندن اعتراضات عمومی، دوقطبی اخوان/ضد‌اخوان در فضای سیاسی مصر مسلط گشت و باعث سقوط اخوان شد. به عبارت دیگر، در این مرحله بر مبنای تهدیدی که از سوی اخوان احساس شده بود، پلی بین ارتش، گروه‌های سکولار، مهم‌ترین گروه‌های سلفی و حتی نهادهایی چون الازهر زده شد که نتیجه آن دوقطبی اخوان/ضد‌اخوان بود. در واقع، منبع اسلحه، بخش مهمی از منابع مربوط به اقتدار حرف زدن از طرف اسلام و همچنین احزاب سکولار در این مرحله در برابر اخوان قرار گرفتند و شکست این سازمان را میسر کردند.

افزون بر این، منبع مهم دیگری که در این مرحله نقش مهمی در شکست اخوان بازی کرد، شبکه‌های اجتماعی بودند. شبکه‌های اجتماعی، همان‌طور که پیش از این اشاره شد، عامل مهمی در تعیین فرجام منازعات سیاسی در دهه‌های اخیر بوده‌اند. در مصر نیز در این مرحله از تحولات انقلابی، مخالفین اخوان موفق شدند که کنترل بخش زیادی از شبکه‌های اجتماعی را به‌کار بگیرند و همان‌طور که پیش از این از شبکه‌های اجتماعی برای سازماندهی اعتراضات علیه مبارک استفاده کرده بودند، در این زمان نیز این شبکه‌ها را علیه اخوان به‌کار گرفتند. در واقع، در ارتباط با شبکه‌های اجتماعی، این بیشتر جوانان مصری بودند که در این شبکه‌ها تولید محتوی می‌کردند و بسیاری از آنها از عملکرد دولت مرسی ناراضی بودند و برای سازماندهی و هماهنگی اعتراضات خود این شبکه‌ها را به‌کار گرفتند. برای نمونه، تهیه طوماری که با امضای میلیونی علیه دولت مرسی تهیه شد، بدون استفاده از شبکه‌های اجتماعی ممکن نبود. علاوه بر این، امکان سازماندهی تظاهرات‌های عظیمی که علیه دولت مرسی برگزار شدند، با توجه به ضعف جامعه مدنی در مصر، بدون دسترسی به این شبکه‌های اجتماعی متصور نبود. افزون بر این، شبکه‌های اجتماعی در ارائه تصویری به کشورهای خارجی که در آن دولت اخوان محبوبیت خود

را از دست داده است و در نتیجه آنها نباید دیگر از آن حمایت کنند نیز نقش مهمی ایفا کردند. بنابراین، به طور خلاصه، علاوه بر آنچه پیش از در دل روایت تاریخی در ارتباط با منابع اسلحه و اقتدار حرف زدن از طرف اسلام گفته شد، منبع شبکه‌های اجتماعی نیز نقش مهمی در شکست نهایی اخوان بازی کردند (Lynch, Freelon, & Aday, 2016).

۴. چشم انداز آینده اخوان المسلمین

تا به این جای مقاله، چگونگی شکست نهایی اخوان المسلمین در انقلاب مصر، با وجود موفقیت‌های اولیه آنها را، توضیح داده شد. در این قسمت، با اتکا به نظریه بسیج منابع، نگاه کوتاهی به آینده متصور برای اخوان بعد از این شکست انداخته می‌شود. در این ارتباط، سه نکته بسیار حائز اهمیت هستند. نخست آنکه اخوان به دلیل سابقه طولانی خود همچنان منابع سازمانی بسیاری، به‌ویژه در ارتباط با منابع اسلامی، در اختیار دارد و همان طور که تجربه سرکوب سال‌های ریاست جمهوری عبدالناصر و سرکوب دهه ۱۹۹۰ نشان داد، این سازمان به طور بالقوه می‌تواند با فراهم شدن یک فرصت سیاسی مجدداً به صحنه فعالیت‌های مدنی و سیاسی بازگردد.

با این حال، نکته دوم از این قرار است که اخوانی‌ها در مواجهه با تجربه شکست دولت خود و سرکوب شدیدی که با آن مواجه شدند، نتوانستند یکدستی خود را حفظ کنند و این امر به انشعاب در درون سازمان منجر شد، انشعابی که گسترده آن در تاریخ این سازمان نظیری نداشته است. با توجه به این مسأله، منابع این سازمان در جهت‌های مختلفی قرار گرفته‌اند و این امر، از زوایه نگاه نظریه بسیج منابع، خطری جدی برای توان این سازمان در بسیج‌های احتمالی در آینده ایجاد می‌کند. همچنین، در ارتباط با نکته دوم باید به این امر نیز توجه داشت که سرکوب اخوان توسط دولت سیسی حتی از سرکوب دوران ناصر نیز فراتر رفته و تمام سطوح ملی، منطقه‌ای و محلی فعالیت اخوان را در بر گرفته است. در نتیجه، بسیج منابع برای اخوان بسیار دشوارتر از هر زمانی در گذشته خود شده است (Milton-Edwards, 2015: 51-54).

نکته سوم از زاویه بحث بسیج منابع به شبکه‌های اجتماعی مربوط می‌شود. در واقع، این شبکه‌ها به اخوانی‌ها اجازه می‌دهند که تا حدودی بتوانند در شرایط سخت کنونی نوعی از فعالیت را ادامه بدهند و صدای خود را، ولو از خارج از مصر، به گوش طرفداران

خود برسانند. البته در این ارتباط با نیز نباید اغراقی صورت بگیرد، چرا که اولاً فعالیت در شبکه‌های اجتماعی در داخل مصر برای اخوانی‌ها چندان کم‌خطرتر از فعالیت بیرونی نیست و دوماً تا زمانی که سرکوب شدید ادامه دارد، فعالیت در شبکه‌های اجتماعی نمی‌تواند به واقعیت بیرونی ترجمه شود. با این حال، این منبع در این شرایط دشوار، می‌تواند امید اخوان به آینده را تا حدی حفظ کند. با توجه به این سه نکته، اخوان به‌طور بالقوه و در صورت کاهش سرکوب و یا متزلزل شدن دولت سوسی می‌تواند به صحنه سیاست مصر بازگردد، اما گستره این بازگشت به میزان زیادی به توان آنها برای کنار گذاشتن اختلافات درونی خود و هماهنگ کردن و بازسازی منابعی دارد که در اختیار دارند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله با به‌کارگیری تکنیک روشی روایت علی و در چهارچوب نظریه بسیج منابع و پارادایم سیاست تعارضی در پی این بودیم که نشان دهیم چگونه در برهه انقلابی ۲۰۱۱-۲۰۱۳ مکانیزم‌های نسبت‌دهی فرصت/تهدید و پل زدن به فرایند قطبی شدن منجر شده و توزیع منابع، به ویژه منبع اسلحه و منبع مربوط به اقتدار حرف زدن از طرف اسلام، به شکلی در آمده که زمینه‌ساز شکست اخوان المسلمین در پایان این برهه شده‌اند. برای این منظور، برهه انقلابی در مصر را به سه مرحله تقسیم کردیم. در مرحله نخست (۲۵ ژانویه تا ۱۱ فوریه ۲۰۱۱) حسنی مبارک همچون تهدیدی برای گروه‌های سکولار، اسلام‌گرایان و در نهایت ارتش درآمده، دوقطبی مبارک/انقلاب شکل گرفته و با ائتلاف قاطبه بازیگران سیاسی علیه مبارک به سقوط او منتهی شده است. در مرحله دوم (حکومت انتقالی ارتش تا آغاز انتخابات ریاست جمهوری)، اجرای شریعت و اسلام‌گرایی به‌ویژه با توجه به حضور قدرتمند سلفی‌ها به مسئله‌ای محوری بدل شده و بر مبنای درک بازیگران سیاسی از آنها دوقطبی اسلام‌گرا/سکولار در میان احزاب سیاسی شکل گرفته و تشدید شد. در عین حال، از آنجا که هم اسلام‌گرایان و هم ارتش تعمیق انقلاب توسط انقلابیون سکولار را همچون تهدیدی مشترک می‌فهمیدند، اتحادی عملی بین آنها در برابر گروه‌ها و احزاب سکولار در جریان بود که در تصویر کلی‌تر، دوقطبی اسلام‌گرا/سکولار در میان احزاب سیاسی را به دوقطبی تثبیت وضعیت/ادامه انقلاب در

کلیت فضای سیاسی مصر بدل کرد. در مرحله سوم این ارتش و گروه‌های سکولار و حتی حزب سلفی نور بودند که اخوان را همچون تهدیدی مشترک می‌دیدند و در نتیجه با چرخش ارتش و خصمانه شدن رابطه بین اخوان و سلفی‌ها، دوقطبی تثبیت وضعیت/ادامه انقلاب که در مرحله دوم غلبه داشت به دوقطبی اخوان/ضد‌اخوان بدل شد که منجر به سقوط دولت اخوانی شد. در این مقاله، شکست اخوان المسلمین را نه در علل بلندمدت تاریخی، بلکه در خود فرایند انقلاب پی گرفتیم. همچنین، نشان دادیم که علاوه بر اشتباهات اخوان که در سرانجام آنها مؤثر بوده است، عملکرد سایر بازیگران سیاسی، از جمله سازمان الازهر، گروه‌های سلفی، احزاب سکولار و ارتش و به بیان بهتر، نحوه ارتباط آنها با یکدیگر و چگونگی توزیع منابع، به‌ویژه اسلحه، اقتدار حرف زدن از طرف دین و شبکه‌های اجتماعی بوده است که زمینه شکست اخوان را فراهم کرده است. در یک نتیجه‌گیری عمومی‌تر، بر مبنای آنچه گفته شد می‌توان این حدس نظری را برای شماری از انقلاب‌ها در کشورهای اسلامی طرح کرد که تشدید دوگانه اسلام‌گرا/سکولار در میان احزاب سیاسی، اتحاد نیروهای سکولار با ارتش و شکاف میان نیروهای اسلامی به‌گونه‌ای که بخشی از آنها به اتحاد با ارتش دست بزنند، مهم‌ترین عواملی هستند که می‌توانند به شکست اسلام‌گرایان منتهی شوند.

منابع

- پناهی، محمد حسین و شجاعی باغبینی، نیما (۱۳۹۵)، «مطالعه تطبیقی عوامل وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شکست انقلاب مصر»، *مطالعات اجتماعی ایران*، دوره دهم، شماره ۱، صص ۸۶-۱۱۴
- حاضری، علی محمد و گشنیزجانی، کامران (۱۳۹۹)، «اسلام‌گرایان به مثابه فرصت یا تهدید برای کنشگران انقلابی (مطالعه تطبیقی انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱ مصر)»، *جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*، دوره ۸، شماره ۱، صص ۲۱۰-۱۸۵
- دارا، جلیل و کرمی، مصطفی (۱۳۹۴)، «مقایسه انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۰۱۱ مصر در پرتو بررسی دو جریان روحانیت ایران و اخوان المسلمین مصر»، *پژوهش‌های راهبردی سیاست*، شماره ۱۴، صص ۴۱-۶۹
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و آجرلو، حسین (۱۳۹۲)، «مقایسه تطبیقی رهبری در انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر»، *رهیافت انقلاب اسلامی*، شماره ۲۴، صص ۲۲-۳

- دومانلو، طیبه؛ مقدم شاد، محمود رضا و فیرحی، داود (۱۳۹۳)، «دمکراسی یا اقتدارگرایی؛ ناکامی سیاسی اخوان المسلمین»، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، شماره ۱۰، صص ۵۳-۲۸
- سجادی، امیر (۱۳۹۳)، «دمکراسی و اسلام سیاسی در خاورمیانه: مطالعه موردی اخوان المسلمین مصر»، مطالعات سیاسی، شماره ۲۵، صص ۵۲-۲۹
- صادقی اول، هادی و چیت‌سازیان، محمدرضا (۱۳۹۲)، «رویکرد اخوان المسلمین در قبال فرایند دمکراسی در مصر»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال اول، شماره ۲، صص ۶۹-۴۷
- صبوری، ضیال‌الدین، احمدرضا بردبار و عبدالرضا عالی‌شاهی (۱۳۹۴)، «انقلاب نافرجام ۲۰۱۲ مصر، نگرشی بر پارادوکس‌های اخوان المسلمین در نظر و عمل»، مطالعات سیاسی جهان اسلام، شماره ۱۳، صص ۱۱۰-۸۹
- فیرحی، داود و عسکری صدر، اکبر (۱۳۹۷)، «علل شکست اخوان المسلمین مصر پس از سرنگونی مبارک»، علوم سیاسی، سال ۲۱، شماره ۸۲، صص ۱۲۶-۹۹
- گشنیزجانی، کامران و حاضری، علی محمد (۱۳۹۹)، «مطالعه تطبیقی تأثیر ساختارهای فرصت سیاسی بر فرجام جنبش‌های اسلام‌گرا در انقلاب‌های ایران و مصر»، مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال نهم، شماره ۳، پیاپی ۳۵، صص ۱۲۱-۹۷
- ملائکه، سیدحسن و حسینی، سیدمحمدامین (۱۳۹۵)، «علل شکست اخوان المسلمین در برپایی حکومتی باثبات در مصر»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۲۶، صص ۸۲-۵۵
- Abdullah, F.H. (2019), "Revolution in Egypt: Political Movements and Mobilization of Resources", **Insight on Africa**, 1-22
- Abul-Magd Z. (2017), **Militarizing the Nation: The Army, Business, and Revolution in Egypt**: Columbia University Press.
- Ahramonline (29/March/2012) available at: <http://english.ahram.org.eg/NewsContentPrint/1/0/38022/Egypt/0/AIAzhar-withdraws-from-constituent-assembly-.aspx>
- Ahramonline (22/November/2013) available at: <http://english.ahram.org.eg/News/58947.aspx>
- Al-Nagar M. (30/March/2012) available at: <https://www.egyptindependent.com/why-we-withdrew-constituent-assembly/>
- Aly AMS and Monem A. (2011), "The paradox of the Egyptian revolution", **Middle East Brief**, 55: 1-7.
- BBC (31/March/2012) available at: https://www.bbc.com/arabic/middleeast/2012/03/120331_egypt_brotherhood_runner
- BBC (31/January/2011) available at: <https://www.bbc.com/news/world-middle-east-12330169>
- BBC (24/February/2013) available at: <https://www.bbc.com/news/world-middle-east-21566270>
- Bayat A. (2005), "Islamism and social movement theory", **Third World Quarterly**, 26: 891-908.

- Beinin J and Vairel F. (2013), **Social movements, mobilization, and contestation in the Middle East and North Africa**: Stanford University Press.
- Blair E, Taylor P & Perry T. (25/July/2013) available at:
<https://www.reuters.com/article/us-egypt-mistakes-specialreport/special-report-how-the-muslim-brotherhood-lost-egypt-idUSBRE96O07H20130725>
- Blair E & Awad M. (1/April/2012) available at:
<https://www.reuters.com/article/us-egypt-brotherhood/brotherhood-presidency-bid-turns-up-heat-in-egypt-race-idUSBRE8300EF20120401>
- Brown NJ. (2013), "Islam and Politics in the new Egypt", **Carnegie Endowment for International Peace**, The Carnegie Papers, Washington DC.
- Brown NJ and Stilt K. (2011), "A Haphazard Constitutional Compromise", Commentary, **Carnegie Endowment for International Peace**, 11th April.
- Edwards B and McCarthy JD. (2004), "Resources and social movement mobilization", **The Blackwell companion to social movements**, 11: 152-156.
- Egyptindependent. (2/April/2012) available at:
<https://www.egyptindependent.com/three-brotherhood-leaders-resign-protest-shatters-nomination/>
- Egyptindependent. (2/April/2012) available at:
<https://www.egyptindependent.com/egypt-s-constitution-passes-638-percent-approval-rate/>
- ElBaradei M. (30/January/2011) available at:
<https://www.youtube.com/watch?v=ISVjv3hz3cY>
- El Chazli Y and Cooper J. (2012), "On the road to revolution", **Revue française de science politique**, 62: 843-865.
- Essam El-Din G. (19/November/2012) available at:
<http://english.ahram.org.eg/NewsContentP/1/58539/Egypt/The-constitutiondrafting-assembly-faces-fatal-thre.aspx>
- Farahat C. (2011), "The Arab Upheaval: Egypt's Islamist Shadow", **Middle East Quarterly**.
- Fadel L. (25/March/2012) available at:
https://www.washingtonpost.com/world/liberals-and-leftists-resign-from-constitution-writing-panel-in-egypt/2012/03/25/gIQACTtTaS_story.html
- Fadel L. (26/March/2012) available at:
https://www.washingtonpost.com/world/middle_east/egypts-muslim-brotherhood-faces-sharp-internal-divisions-over-presidential-race/2012/03/26/gIQASa7qcS_story.html
- Fadel L & Hassieb I. (1/April/2012) available at:
https://www.washingtonpost.com/world/middle_east/egypts-muslim-brotherhood-faces-barrage-of-criticism/2012/04/01/gIQAfVxQpS_story.html

- Gauvain R. (2011), "Be Careful What You Wish For: Spotlight on Egypt's Muslim Brotherhood and Salafi Organizations after the Uprising", **Political Theology**, 12: 173-179.
- Goodwin J and Jasper JM. (1999), "Caught in a winding, snarling vine: The structural bias of political process theory", **Sociological forum**, Springer, 27-54.
- Gunning J and Baron IZ. (2014), **Why occupy a square?: People, protests and movements in the Egyptian revolution**: Oxford University Press.
- Ikhwanonline. (26/January/2012) available at:
<https://www.ikhwanonline.com/article/78489/>- بیان من-الإخوان-المسلمین-حول-أحداث-یوم-۲۵-ینایر-۲۰۱۱م-وتداعیاتها
- Ikhwanonline. (29/January/2012) available at:
<https://www.ikhwanonline.com/article/78573/>- بیان من-الإخوان-المسلمین-بشأن- "ینایر-۲۰۱۱م-۲۹"-الانتفاضة-المباركة-للشعب-المصری
- Ikhwanonline. (2/February/2012) available at:
<https://www.ikhwanonline.com/article/78603/>- بیان من-الإخوان-المسلمین-الی-الشعب-المصری-فی-یوم-وقفته-المليونیة-الأول-من-فبرایر-۲۰۱۱م
- Ikhwanonline. (9/February/2012) available at:
<https://www.ikhwanonline.com/article/78899/>- بیان صحفی من-الإخوان-المسلمین-فی-الیوم-السادس-عشر-من-الثورة-الشعبیة-المباركة
- Ikhwanonline. (13/February/2012) available at:
<https://www.ikhwanonline.com/article/79069/>- بیان من-الإخوان-الن-یلمس-حول-الإعلان-الدستوری-الصادر-الأحد-۱۳-فبرایر-۲۰۱۱م
- Ikhwanonline. (7/April/2012) available at:
<https://www.ikhwanonline.com/article/105514/>- بیان من-جماعة-الإخوان-المسلمین-وحزب-الحریة-والعدالة
- Ikhwanonline. (25/May/2012) available at:
<https://www.ikhwanonline.com/article/84968/>- بیان من-الإخوان-المسلمین-بعدم-المشاركة-فی-فعالیة-الجمعة-۲۷-مايو-۲۰۱۱م
- Jaraba M. (2014), "Why Did the Egyptian Muslim Brotherhood Year-Long Rule Fall?," **Zeitschrift für Politik**, 61-80.
- Kurzman C. (1994), "A dynamic view of resources: Evidence from the Iranian revolution", **Research in Social Movements, Conflicts and Change**, 17: 53-84.
- Kurzman C. (1996), "Structural opportunity and perceived opportunity in social-movement theory: The Iranian revolution of 1979", **American Sociological Review**, 153-170.
- Létourneau J-F. (2016), "Explaining the Muslim Brotherhood's Rise and Fall in Egypt", **Mediterranean Politics**, 21: 300-307.
- Lynch M. (2014), **The Arab uprisings explained: New contentious politics in the Middle East**: Columbia University Press.
- Lynch M., Freelon D., & Aday S (2016), "How social media undermines transitions to democracy", **Blogs and Bullets IV: Peace Tech Lab**.
- Makara M. (2013), "Coup-proofing, military defection, and the Arab Spring", **Democracy and Security**, 9: 334-359.

- McAdam D, McCarthy JD, Zald MN, et al. (1996), **Comparative perspectives on social movements: Political opportunities, mobilizing structures, and cultural framings**: Cambridge University Press.
- McAdam D, Tarrow S and Tilly C. (2003), "Dynamics of contention", **Social Movement Studies**, 2: 99-102.
- McCarthy JD and Zald MN. (1977), "Resource mobilization and social movements: A partial theory", **American journal of sociology**, 82: 1212-1241.
- Milton-Edwards B. (2015), **The Muslim Brotherhood: The Arab spring and its future face**, Routledge.
- Pioppi D. (2013), "Playing with fire. The Muslim brotherhood and the Egyptian leviathan", **The International Spectator**, 48: 51-68.
- Roy O. (2012), "The transformation of the Arab world", **Journal of democracy**, 23: 5-18.
- Schoch C, Angell J, Rougier B, et al. (2016), **Egypt's Revolutions: Politics, Religion, and Social Movements**: Springer.
- Shadid A. (29/July/2011) available at:
<https://www.nytimes.com/2011/07/30/world/middleeast/30egypt.html?pagewanted=all>
- Sowers J and Toensing C. (2012), **The journey to Tahrir: revolution, protest, and social change in Egypt**: Verso Books.
- Tadros S. (2011) "Egypt's Muslim Brotherhood after the revolution", **Current trends in islamist ideology**, 12: 5.
- Tavana D. (2011), "Egypt Parliamentary Elections: The Political Implication of Electoral Transition", **Dubai Initiative**: 12.
- Tilly C and Tarrow S. (2007), **Contentious Politics**: Boulder, CO: Paradigm Publishers.
- Tilly C and Tarrow S. (2015), **Contentious Politics**: Oxford University Press.
- Trager E. (2016), **Arab Fall: How the Muslim Brotherhood Won and Lost Egypt in 891 Days**: Georgetown University Press.
- Wickham CR. (2015), **The Muslim Brotherhood: evolution of an Islamist movement**: Princeton University Press.
- Wiktorowicz Q. (2004), **Islamic activism: A social movement theory approach**: Indiana University Press.